

در رکاب حسین

آیا مردم پنداشتند همین که بگویند ایمان آوردیم،
رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟

آخرین آزمون، کشتن چراغ است!

امام، همه ناز است...

جز آن‌ها که نیاز آورده‌اند را نمی‌خواهد!

جز بی‌خودان از خویش را نمی‌پذیرد!

می‌گوید بروید...

همه بروید...

من بهتر از شما، اصحاب و خاندانی سراغ ندارم...

من بیعت را از همگان برداشتم...

همه برای رفتن آزادید!

آخرین آزمون، کشتن چراغ است!

می‌گوید: این‌ها جز من، با کسی کاری ندارند...

شما از تاریکی استفاده کنید و بروید...

این را به اصحاب و خاندانی می‌گوید که جز او چیزی ندارند!

در رکاب حسین

جز او چیزی نیستند دیگر!
به آنان که از کثرت دنیا، به وحدت او رسیده‌اند!

آخرین آزمون، کشتن چراغ است...

این را به آنان می‌گوید که زیر چادر او...
در دولت کریمه‌ی چادر او نفس می‌کشند...

آخرین آزمون، کشتن چراغ است!

در یک قدمی نور
هنوز آزمون تمام نشده
و هنوز ترس بیرون شدن از دولت کریمه هست!

آخرین آزمون، کشتن چراغ است...

برای آنان که در پرتوی نور امام، جهان را می‌بینند،
چراغ به چه کار می‌آید؟!

عباس به چراغ محتاج نبود
برای او امام، اصل نور بود!
و روشنای چراغ، سایه‌ی کم‌جانی از امام بود...

در رکاب حسین

علی اکبر به چراغ محتاج نبود
برای او امام، اصل نور بود...
و روشنای چراغ، سایه‌ی کم‌جانی از امام بود!

قاسم به چراغ محتاج نبود...
برای او امام، اصل نور بود
و روشنای چراغ، سایه‌ی کم‌جانی از امام بود...

حبیب‌بن مظاهر، به چراغ محتاج نبود...
برای او امام، اصل نور بود
و روشنای چراغ، سایه‌ی کم‌جانی از امام بود!

در آن چادر،
حقی اگر بودند آنانی که هنوز برای دیدن،
محتاج چراغی بودند،

دل‌دادن و پاک‌باختن را می‌دانستند!
دل‌سپردن و سرسپردن را می‌دانستند!
چشم‌بستن و با چشم دل،
دنباله‌روی امام بودن را بلد بودند!
که

بوی نور را...

و بوی باران را...

با چشم بسته هم می‌توان شنید!

در رکاب حسین

آخرین آزمون کشتن چراغ بود...

در این آزمون،

اگر خُرده‌ای از خودت را به همراه داشته باشی،

در خاموشی چراغ، ممکن است سایه‌ای شود و چشمانت را بپوشاند!

در این سایه

اگر توان تاب آوردن داشتی و خطا نرفتی،

این یک قدم را اگر با چشم بسته دل دادی و رفتی،

دیگر به چراغ احتیاجی نداری!

و آنچه ورای نور است را خواهی دید...!

با نوری سوای نورهای این جهان

به آن نور محض وصله می‌شوی

و خود نور می‌شوی...!

آخرین آزمون کشتن چراغ بود!

و در آن چادر

کسی نبود که آزمون آخر را باخته باشد!

کسی نبود که بوی بهشت را نشنیده باشد!

اصلا در آن چادر

در آن آخرین شب

دیگر کسی نمانده بود...

در رکاب حسین

همه یک نفر بودند!
همه از خویش رها شده
و با امام یکی شده بودند...

چیزی نداشتند جز او!
کسی نبودند جز او!
هیچ نبودند و نور بودند همه...!

و دریغ که پس از آن شب،
چراغی روشن نشد؛
جز آنکه شعله‌اش در مسیر باد لرزید...

و راهی روشن نشد...
جز آنکه به سایه‌ها پوشیده ماند!

آخرین آزمون اما
هنوز ادامه دارد...
در چادری دیگر!

"نویسنده: سیده حاتمه سید زاده"

"واحد رسانه موسسه منتظران منجی (عج)"